



Analysis of Relationship between Bildung with the Absolute and Art in Schlegel's Philosophy

Farzad Kiani^{1*}, Parvaneh Valavi²

¹ PhD student in Philosophy of Education, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

² Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Article Info ABSTRACT

Article type:
**Research
Article**

Received:
06/04/2022
Accepted:
30/05/2022

According to Schlegel, truth must be absolute, and attainment of the absolute by philosophical categories is not possible in the way that was common among the philosophers of German idealism of the time. Schlegel defines consciousness as a historical consciousness that manifests itself in the heart of culture in different historical periods. This culture includes works of art, rituals and symbols of each period. Absolute is neither pure consciousness nor infinite nature, but there is a place between the two. Absolute for Schlegel is a harmony formed by a universal consciousness. Schlegel considers this harmony to be Bildung, which is in fact the basis of absoluteness. Everything that grows and emerges from the heart of the Absolute is in harmony and order. In Schlegel's philosophy, Bildung replaces philosophical categories and rules to create the absolute. To achieve a harmony like nature, man must benefit from an education. Schlegel's education is an artistic Bildung that connects love, morality and mysticism within itself

Keywords: Infinity, Absolute, consciousness, cultivation, culture.

Cite this article: Kiani, Farzad; Valavi, Parvaneh (2022). Analysis of Relationship between Bildung with the Absolute and Art in Schlegel's Philosophy. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 1, No.1, pp.1935 -. DOI: 10.30479/wp.2022.17096.1009

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



*Corresponding Author: E-mail: farzadkiani84@gmail.com

تحلیل نسبت بیلدونگ با امر مطلق و هنر در فلسفه شلگل

فرزاد کیانی^{۱*}، پروانه ولوی^۲

^۱ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
^۲ دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	از نظر شلگل حقیقت باید مطلق باشد و رسیدن به مطلق به وسیله مقولات فلسفی - به آن شکل که میان فیلسوفان ایده آلیسم آلمانی آن دوره متداول بود - امکان پذیر نیست. شلگل آگاهی را یک آگاهی تاریخی تعریف می کند که خود را در دوره های گوناگون تاریخ، در دل فرهنگ نشان می دهد. این فرهنگ شامل آثار هنری، آیین ها و سمبل های هر دوره است. مطلق نه آگاهی محض است و نه طبیعت بی کرا، بلکه جایی میان این دو قرار دارد. مطلق برای شلگل یک هماهنگی و هارمونی است که به وسیله یک آگاهی فراگیر شکل گرفته است. شلگل این هارمونی را بیلدونگ می داند که در حقیقت بنیان مطلق بودن بر همین هارمونی استوار است. هر چیز که پرورش می یابد و از دل این مطلق بیرون می آید، در یک هماهنگی و نظم قرار دارد. در فلسفه شلگل، بیلدونگ جای مقولات و قواعد فلسفی را می گیرد تا مطلق پدید آید. انسان برای رسیدن به یک هماهنگی و هارمونی، همانند طبیعت باید از یک بیلدونگ بهره مند شود. بیلدونگ مدنظر شلگل یک بیلدونگ هنری است که در درون خود با عشق، اخلاق و عرفان پیوند برقرار می کند.
دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۷	
پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۹	

کلمات کلیدی: مطلق، آگاهی، پرورش، فرهنگ، بی کرائگی

استاد: کیانی، فرزاد؛ ولوی، پروانه (۱۴۰۱). «تحلیل نسبت بیلدونگ با امر مطلق و هنر در فلسفه شلگل»، فصلنامه فلسفه

غرب، سال اول، شماره اول، ص ۱۹-۳۵. DOI: 10.30479/wp.2022.17096.1009



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) © حق مؤلف © نویسندگان.

۱. مقدمه

برای شلگل هدف از فلسفه‌ورزی رسیدن به یک شناخت حقیقی است که آن را مطلق بی‌کران یا طبیعت تعریف می‌کند؛ اما نمی‌توان با مقولات و قاعده فلسفی همانند فیشته و کانت به مطلق و وحدت در هستی رسید، زیرا برای شلگل «امر مطلق نه وجود محض است و نه یک آگاهی مطلق (فیشته)، بلکه باید هر دو (در کنار هم) باشند؛ چون این دو جزء نه تنها به یک اندازه اصالت دارند، بلکه یکدیگر را نیز باید مفروض بگیرند. بنابراین هر دو به یک اندازه ضروری هستند (Nassar, 2013: 101). در فلسفه آلمان بعد از کانت، رسیدن به امر مطلق همواره یکی از مواردی بوده که مورد توجه فیلسوفان آلمانی قرار داشته است. هر یک از این فلاسفه چه در مکتب رومانتیک و چه در مکتب ایده‌آلیسم، به دنبال پاسخ به امر مطلق بوده‌اند. برخی همانند هگل^۱ و فیشته آن را در تفکر فلسفی و برخی دیگر که ریشه‌های اندیشه رمانتیک داشته‌اند، مثل شلگل و شلینگ^۲ آن را در هنر و بیلدونگ (Bildung) جستجو می‌کردند.

مطلق برای شلگل وحدت میان آگاهی و وجود بی‌کران است، یک هارمونی و هماهنگی که تمام تکثرات را دربرمی‌گیرد. شلگل در صدد است در اندیشه خود امر مطلق را باز تعریف کند. در این راستا ابتدا دو اصل آگاهی و بی‌کرانگی (در شکل‌دهی به مطلق) را تعریف می‌کند. از نظر او آگاهی شکل گرفته از مقولات فلسفی نمی‌تواند در مسیر رسیدن به مطلق راهگشا باشد. وی آگاهی را تاریخی و سمبلیک می‌داند که در دوره‌های گوناگون تاریخی در دل فرهنگ آن دوره خود را نشان می‌دهند و خود فرهنگ شامل آثار هنری و آیین‌های هر دوره می‌شود. چرخش فلسفه شلگل در بیان واقعیت از باشنده‌های طبیعی به سمت سمبل (symbol) قابل توجه است. به‌طور مثال واقعیت‌هایی که در فلسفه پیش از او ابژه بیرونی بودند به سمبل تاریخی تغییر شکل می‌دهند. برای شلگل «جهان یک سمبل است» (Nassar, 2013: 105) و بر این اساس، باید شناخت تاریخی را جایگزین شناخت از طریق مقولات فلسفی کرد. زیرا این آگاهی‌ها در دوره‌های گوناگون تاریخی خود را به شکل سمبل در طبیعت نمایان کرده‌اند و وظیفه فیلسوف این است که با بررسی این دوره‌های تاریخی به شناخت این سمبل‌ها پردازد تا به کلیتی برسد که از مجموع تکثرات دوره‌های گوناگون به دست آمده است. «اسطوره (یا سمبل) روش بررسی حقیقی مطلق است که جای فلسفه نظام‌مند و دکترین الهیات را می‌گیرد» (Hampton, 2019: 151). اسطوره و سمبل چیزهایی هستند که در آگاهی ما در رابطه با امور کران‌مند ظاهر می‌شوند و ما را با امر مطلق و بی‌کران آشنا می‌کنند. «پروژه فلسفی شلگل در زمینه علاقه او به اساطیر بخشی از توجه او به بیلدونگ است. به ویژه با هدف او برای یافتن نوعی مرکزیت جدید یا سنت وحدت‌بخش برای جامعه‌ای که توسط عقاید متفاوت از هم گسسته شده بودند» (Millan, 2007: 162). شلگل بعد از بازتعریف آگاهی، به اصل دوم مطلق، یعنی بی‌کرانگی می‌پردازد. او می‌پرسد که اگر مطلق جمع تکثرات است، پس چگونه از دل تکثرات بیرون می‌آید؟ و خود پاسخ می‌دهد که برای رسیدن به وحدت در تکثرات نیازمند هارمونی و هماهنگی به نام

هستی بیلدونگ هستیم که هماهنگی همه چیز در هستی از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر انسان می‌خواهد به عنوان بخشی از این مطلق (موجودی در طبیعت) در قوای خود و در جامعه به هماهنگی و هارمونی برسد، باید از این اصل اساسی موجود در طبیعت پیروی کند تا همانند طبیعت در یک هارمونی و شکوفایی قرار گیرد. بیلدونگ می‌تواند در انسان توسط هنر، اخلاق و نگاه عرفانی محقق شود. اما امر اخلاقی و نگاه عرفانی در بیان خود نیازمند ظرافت، لطافت و آزادی امر هنری هستند و از این طریق با هنر در یک رابطه قرار می‌گیرند. هنر میان طبیعت و ایده برآمده از آگاهی جای دارد و به نوعی آشکار کننده آگاهی انسان در دل طبیعت است و محصول نهایی از کلیت موجود در طبیعت (طبیعت به عنوان ابژه و نه آگاهی فراگیر) خود را جدا می‌کند.

با اثر هنری می‌توان از طبیعت به حقیقت موجود در دل طبیعت^۳ رفت. از این رو شلگل بر بیلدونگ هنری تأکید دارد؛ زیرا بیلدونگ و هنر هر دو یک هدف را پیگیری می‌کنند که آن مطلق است، اما خود اثر هنری زائیده یک اصل برتر است که از نظر شلگل ریشه در خلقت هستی دارد و آن عشق است. در این پژوهش تلاش می‌شود در کنار تعریف و تحلیل مطلق در اندیشه شلگل، به کارکرد بیلدونگ در شکل‌دهی به امر مطلق پردازیم و مشخص کنیم نسبت مطلق و بیلدونگ چیست؟ و چرا مطلق در مقولات و آگاهی فلسفی محقق نمی‌شود؟ اما از طریق بیلدونگ می‌توان به آن دست یافت. نسبت بیلدونگ و امر هنری در هارمونی بخشی به انسان و جامعه چگونه است؟ چرا بیلدونگ در مقام امر اخلاقی و نگاه عرفانی به امر هنری جهت ایجاد وحدت در جامعه و بیان امر مطلق نیازمند است؟ و در نهایت عشق به عنوان عامل خلق اثر هنری چه جایگاهی در بیلدونگ و ایجاد هارمونی در هستی دارد؟

۲. پیشینه پژوهش

موضوع مقاله پیشینه خاصی به زبان فارسی ندارد و در زمینه انگلیسی خوانندگان مقاله می‌توانند به منابع ذکر شده در مقاله مراجعه کنند.

۳. نقد شلگل به برداشت فیثته از آگاهی مطلق و ایده‌آلیسم فلسفی

همان‌طور که در مقدمه بحث ذکر شد، مطلق برای شلگل جمع آگاهی و وجود بیکران است که آن را طبیعت می‌نامد. در همین راستا شلگل در اندیشه خود سعی می‌کند در مقابل برداشت‌های رایج (طبیعت به مثابه ماده محض)، تعریف جدیدی از طبیعت ارائه دهد. طبیعت در کران‌مندی خود با ماده و در بی‌کرانگی با ایده نسبت برقرار می‌کند. طبیعت آگاهی فراگیری است و این آگاهی در شکل کران‌مند خود به شکل یک فعل در زمان جلوه پیدا می‌کند. «مشکل اصلی برای شلگل رابطه مطلق با جزء است. جواب این مسئله وابسته به این است که چرا نامتناهی از خود بیرون می‌آید و خود را متعین می‌کند» (Nassar, 2014: 247). متعین شدن اشیاء در حدود کران‌مند خود در طبیعت و تغییر شکل آن به شیء دیگر به

شکل ناخودآگاه (unconscious) است؛ اما شلگل در فلسفه خود طبیعت را در بی‌کرانگی-اش (Infinity)، خودآگاهی فراگیری می‌داند که هر کران‌مندی (Finity) در دل آن فعلیت می‌یابد. آگاهی-های دوره‌ای و تاریخ‌مند انسان را هم باید جزئی از همین آگاهی فراگیر دانست. «آگاهی ایستا نیست، بلکه در زمان دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر آگاهی تاریخی است و این گذار از سیستم اسپینوزا^۴ به سمت فیشته و نشان‌دهنده یک دگرگونی در اندیشه شلگل است» (Nassar, 2013: 102). طبیعت به‌عنوان مطلق (Absolut)، دربرگیرنده تمام تکثرات و آگاهی‌های دوره‌ای است که زیرلایه آن را باید آگاهی فراگیری دانست. اگر مطلق جمع بی‌کرانگی طبیعت و آگاهی ناب باشد، باید این مطلق را خلق‌کننده هر علم و فعلی در نظر گرفت. مطلق یک کلیت (Whole) است که هر کران‌مندی و آگاهی را در هر لحظه و بازه زمانی با توجه به صیورورتش (Becoming)، شامل می‌شود. «در فلسفه شلگل جستجو و اشتیاق بی‌نهایت به بی‌کرانگی جایگزین هر مدلی می‌شود که بر پایه یک اصل نخستین است» (Breazeale, 2010: 330). برخلاف ایده‌آلیسم فیشته که عالم بیرون را نادیده می‌گیرد، برای شلگل مطلق وحدت فراگیر تمام تکثرات است. «شلگل ایده‌آلیسم فیشته را به طور کامل رد نمی‌کند، اما شکل خاصی از ایده‌آلیسم برای درک جهان مدنظرش است. در نهایت می‌خواهد از ایده‌آلیسم فیشته برای ساختن برداشتی از واقعیت بهره بگیرد؛ اما ایده‌آلیسم فیشته تنها جزئی از واقعیت را ارائه می‌دهد. به نظر شلگل ایده‌آلیسم را باید با رئالیسم ترکیب کرد، یعنی فیشته (ایده‌آلیسم) و اسپینوزا (رئالیسم) را باید در کنار هم قرار داد» (Millan, 2019: 101). شلگل از یک آگاهی فراگیر سخن به میان می‌آورد و نمی‌خواهد همانند فیشته حقیقت همه چیز را به آگاهی انسان فرو بکاهد و سوژکتیوته را محور تفکر خود قرار دهد؛ زیرا من آگاه انسان جزئی از مطلق است نه تمام آن و نمی‌توان همه هستی را به آگاهی انسان فروکاست. آگاهی در مطلق قطعاً آگاهی در انسان نیست، بلکه آگاهی است که همه چیز از آن شکل می‌گیرد. بر این اساس باید بین آگاهی مطلق و آگاهی انسان که حالتی سوژکتیوته دارد، تمایز قائل شوی و آگاهی انسان را در نسبت با آگاهی مطلق فهم کنیم.

یک اصل که خارج از خود مطلق باشد، نمی‌توان آن را همانند فیشته مبنای مطلق دانست و همچنین یک قاعده نخستین که همان من مطلق است هم نسبتی با امر مطلق ندارد؛ زیرا یک قاعده فلسفی، مطلق بی‌کران را کران‌مند می‌کند. در نتیجه قانون مطلق باید در دل مطلق باشد و «مشکل اساسی مفهوم یک اصل غیرمشروط این است که اگر چه خود به صورت غیرمشروط سیستم را پایه‌گذاری می‌کند، اما تمام اصول بعدی از آن سرچشمه می‌گیرد و خود آن خارج از حدود و عناصر (آن سیستم) قرار دارد» (Nassar, 2013: 92).

برای شلگل «ایده‌آلیسم به این معنا نیست که تمام واقعیت‌ها وابسته به من است، بلکه به این معناست که تمام واقعیت‌ها به یک آگاهی مطلق در درون خود جهان وابسته است» (Beiser, 2002: 459). بر این

مبنا شلگل از یک رئالیسم مطلق در مقابل ایده‌آلیسم مطلق سخن می‌گوید. «رئالیسم مطلق نه تنها یک رئالیسم تجربی کانتی است، بلکه بیشتر از یک چارچوب استعلائی به اصول واقعیت‌های مستقل در جهان بیرون پایبند است. زیرا قلمرو طبیعت جدا از هر موضوع و قبل از هر امری وجود دارد، چه تجربی باشد و چه استعلائی» (Beiser, 2002: 442). «این فرض فلسفه انتقادی که در راه دانش باید تمام ادعاهای قبلی نقد شود، صحیح نیست؛ زیرا ما نمی‌توانیم همه ادعاهای قبلی دانش را داخل پرانتز قرار دهیم و آن‌ها را از قبل از شکل‌گیری ارزیابی کنیم. معیار دانش دلالت بر ادعاهای مطرح شده در آن دانش دارد. ما با به‌کارگیری آن‌ها قدرت و حدود قوای شناختی خود را می‌شناسیم. در نتیجه ما نه از قبل، بلکه در خود فرآیند به‌کارگیری باید قوای شناختی را نقد کنیم» (Beiser, 2002: 445).

امر شناخت برخلاف تلقی فیشته باید همانند یک شعر و حماسه باشد و کسی که این حماسه و شعر را می‌شنود، بدون هیچ پیش‌فرضی وارد آن می‌شود و با آن پیش می‌رود تا آن را در مسیر داستان درک کند و حقیقت بر او آشکار شود. این کاری است که فلسفه باید مدنظر خود قرار دهد و نه فلسفه‌ورزی از راه مقولات معین که در نهایت به جواب مشخص می‌رسد. باید با هستی و حقیقت بیکران روبه‌رو شد و در دل آن رفت تا به مرور با حقیقت آشنا شویم. «فلسفه سیستماتیک، یک طرفه است و امکان صیوروت را سلب می‌کند، در حالی که یک سیستم نیاز دارد متناقض باشد تا در صیوروت‌اش (شدن) تکامل یابد» (Millan, 2019: 7).

برای شلگل تاریخ به شکل ذاتی فلسفی است و او آگاهی و فهم از حقیقت هستی و انسان را به تاریخ پیوند می‌زند؛ اما باید حقیقت تاریخی را در کلیت آن فهمید و این کلیت را توسط سیستم فلسفی نمی‌توان درک کرد. «اگر ما نباید یک سیستم داشته باشیم و یا نمی‌توانیم داشته باشیم، فقط یک تلاش بی‌پایان برای رسیدن به یک سیستم باقی می‌ماند. برای شلگل ایده‌آلیسم فقط جایگاه تنظیمی دارد. هدفی که به آن نزدیک می‌شویم، ولی هرگز آن را کسب نمی‌کنیم» (Beiser, 2002: 446).

حقیقت هستی در فرآیند تاریخ تعریف می‌شود و جهان تاریخ‌مند و انسان زیست‌کننده در دل تاریخ و حقیقت شکل گرفته در هر دوره، در نهایت از دل همان آگاهی فراگیر بیرون می‌آیند. در نتیجه باید حقیقت تاریخ‌مند آن دوره شناخته شود و از دل این تولیدات آگاهانه انسان می‌تواند به حقیقت مطلق برسد و نه با بررسی تغییرات ناخودآگاه ابژه در طبیعت، زیرا درست است که آن‌ها هم در وحدت مطلق بی‌کران هستند، ولی فعل آن‌ها ناخودآگاه است و ما را به آگاهی مطلق نمی‌رسانند. این دلیلی است که شلگل در فلسفه خود به‌جای یک آگاهی تجربی، به سمت یک آگاهی تاریخی و سمبلیک سوق پیدا می‌کند و از این منظر «شلگل کانت را نیمه منتقد می‌نامد؛ زیرا نقد عقل فلسفی بدون تاریخ فلسفه، نمی‌تواند به موفقیت برسد و اندیشه کانت به اندازه کافی تاریخی نیست. حتی اگر مملو از روابط تاریخی باشد و سعی در ساخت نظام‌های گوناگون داشته باشد. این نشان می‌دهد که نقد فلسفی کانت غیر انتقادی

باقی می‌ماند؛ زیرا به اندازه کافی تاریخی نیست» (Millan, 2020: 247). ارتباط حقیقت با آگاهی تاریخی شکلی نسبی (relative) به آن می‌دهد؛ زیرا دوره‌های تاریخی از یکدیگر متفاوت هستند. اگر حقیقت با نمود تاریخی در زمان پیوند بخورد، حقیقت در هر دوره تاریخی شکلی مختلف می‌یابد. حقایق زمان‌مند و در دوره‌های تاریخی نسبی هستند، اما در کلیت این نسبیت‌ها یک مطلق از تکثرات موجود است. بر همین اساس «تمام حقایق نسبی و همه دانش‌ها سمبلیک است» (Huhn, 2013: 101)؛ اما این امر نمی‌تواند مانع تصور ما از یک مطلق باشد و خود مطلق در نهایت یک بی‌کرانگی در کران‌مندی زمانی است. تاریخ مجموعه‌ای از سنت‌ها، سمبل‌ها، آثار هنری و هویت مردمان در هر دوره است و تمام این‌ها در یک کلمه خلاصه می‌شود که آن فرهنگ (Kultur) است. آگاهی به واقعیت‌های هستی را نه آگاهی فیزیکی و هندسی، بلکه آگاهی تاریخی و فرهنگی باید دانست که تمام اجزای این آگاهی با طبیعت بی‌کران در یک بیلدونگ قرار دارند و این امر جایگاه ویژه پرورش یافتگی در طبیعت و انسان را در تفکر او نشان می‌دهد.

۴. بیلدونگ و هنر

در تعریف واژه بیلدونگ، شلگل ابتدا به بررسی سیر تطور تاریخی لغت بیلدونگ می‌پردازد. «بیلدونگ کارکرد بسیار مهمی در تمامی نوشته‌های شلگل در هر دو دوره تاریخی مدرن و باستانی دارد و او به ریشه‌های تشابهات پشت این مفهوم اشاره دارد. بیان شلگل در برداشت کشت و زرع (از معنای بیلدونگ) برگرفته از استعاره کار فیزیکی کشاورزان است. از این نظر پرورش دادن (بیلدونگ) به کار و کارگر نزدیک می‌شود. زراعت در مزارع مستلزم کار سخت بدنی و هم اعتدال در اخلاق است، وقتی (معنای بیلدونگ) از پرورش طبیعت انسان گرفته می‌شود. در ابتدا بیلدونگ در معنای یک فرآیند عرفان مسیحی برای تشبیه به خدا شدن بوده است و یا یک فرآیند بیولوژیکی برای شکل‌دهی، همانند تشکیل ارگانیک یک عضو. از نظر شلگل فرآیند (بیلدونگ) در طبیعت و آزادی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و در یک رابطه دو سویه هستند. بنابراین بیلدونگ یک فرآیند صرفاً انسانی یا روحانی نیست، بلکه در ارتباط بین طبیعت و آزادی اتفاق می‌افتد» (Nivala, 2017: 28). مراد شلگل از واژه بیلدونگ بیشتر در معنای هارمونی و پرورش یافتگی در انسان و دیگر موجودات هستی است. هر چیزی که نظم و هارمونی دارد از یک بیلدونگ بهره برده است. این امر را باید در اندیشه شلگل در نظر گرفت. بیلدونگ در دل مطلق وجود دارد و خود مطلق وحدت تکثرات در یک هارمونی است. در نتیجه امری که انسان را بیلدونگ (انسان را پرورش دهد و در قوای او هماهنگی ایجاد کند) کند، می‌تواند او را با امر مطلق آشنا سازد. حال این امر می‌خواهد هنر باشد یا اخلاق، اما برای شلگل هنر جایگاه ویژه‌ای در این فرآیند دارد.

فعل انسانی در ساحت هنری در مقابل فعلیت کران‌مند طبیعت در حالت ناخودآگاه قرار دارد. از نظر شلگل «امتیاز طبیعت، زندگی و امتیاز هنر وحدت است. طبیعت به‌عنوان یک کلیت دارای وحدت است،

در حالی که هنر برای رسیدن به کلیت خود را از کل جدا می‌کند» (Hampton, 2019:137). این موضوع به این امر اشاره دارد که اثر هنری در اتحادی که بین ساحت انسان و طبیعت ایجاد می‌کند، متوسل به تولید اثری می‌شود و خود این اثر فراتر از باشنده‌های بالفعل در طبیعت قرار می‌گیرد، هرچند از نظر آگاهی در ارتباط با آگاهی فراگیر در دل طبیعت هستند. اثر هنری مرتبط با انسان، یک ایده فرهنگی و سمبلیک است و این یکی از مهم‌ترین جاهایی است که بیلدونگ در کاربرد انسانی آن خود را نمایان می‌کند. کار فرهنگی نیاز به پرورش انسان فرهیخته دارد و در حقیقت انسان در مقام آگاهی باید قوه تفکرش پرورش پیدا کند تا هم به حقیقت خود برسد و هم در مقام موجودی خودآگاه در فعل و عمل خود، حقیقت آگاهی مطلق را به وسیله اثر هنری آشکار کند. پیوند اثر هنری و آگاهی تاریخی ناگسستی است و به همین علت شلگل در نگاه تاریخی خود دوره‌های گوناگون آثار هنری از زمان یونان باستان تا دوره مدرن را مورد بررسی قرار می‌دهد. آثار هنری به‌عنوان سمبل‌های فرهنگی در ساحت انسانی نشانه‌ای هستند از ظهور آگاهی در هر دوره تاریخی که در نسبت با زمان آن اثر قرار می‌گیرد. در فلسفه شلگل، مطلق در معنای شیلری آن در یک بازی میان آگاهی و بی‌کرانگی قرار گرفته است. باید گفت آگاهی در این صورت همانند تلقی فیثته یک فعل و کنش (Activity) است، اما نمی‌توان مثل فیثته از ابتدای فرآیند تفکر، سخن از آگاهی محض به میان آورد. بر همین اساس، شلگل در اندیشه خود بر این امر تأکید دارد که «فلسفه هم باید همانند شعر حماسی از میانه شروع کند» (Frank, 2004 : 202) تا بتواند همانند هنر با مطلق (که در یک هارمونی و بیلدونگ قرار دارد) ارتباط برقرار کند. این موضوع را هم باید در نظر گرفت که وقتی شلگل از هنر سخن می‌گوید بیشتر مدنظر او شعر و طنزگویی (Irony) است و به این نوع هنر در نگاه تاریخی خود اشاره می‌کند. «طنز و کنایه‌گویی در شعر به شیوه‌ای از بازنمایی تعلق دارد که نتیجه ناتوانی فلسفه در بازنمایی امر مطلق است. هیچ چیز کامل نیست و کنایه‌سازی برای آشکار ساختن خصوصیات ذاتی تجربه انسانی است» (Millan, 2007: 167).

شلگل در کتاب قطعات فلسفی (Philosophical Fragments) به این امر اشاره دارد «انسانی که نمی‌تواند کنایه بزند و تحقیر کند، نمی‌تواند تحسین کند. شما می‌توانید یکی از آن‌ها را بی‌نهایت انجام دهید، اما یک شکل شایسته برای انسان بازی بین تمام محاسن انسان است» (Schlegel, 1971 : 67). به نظر شلگل حقیقت به‌عنوان امری که تمام سیر معرفتی ما معطوف به آن است، در ذات خود شکلی طنزگونه دارد؛ چون بی‌کرانگی مطلق از نظر شلگل غیرقابل تصور است و به آن شکلی طنزگونه می‌دهد. «هدف طنز، تمسخر با یک فن بیان سلیس نیست، بلکه شلگل از مفهوم کنایه استفاده می‌کند تا بر مشکلات اساسی، ماهوی و روش‌شناختی فلسفه، شعر، زیبایی‌شناسی، هنر و علوم به شکل کلی تأکید کند» (Millan, 2019).

از نظر شلگل اولین شخصی که در تاریخ، حقیقت را به طنز پیوند می‌زند، سقراط است. سقراط با خطاب قرار دادن خود به‌عنوان خرمگس آتن یا نادان‌ترین انسان شهر که داناترین انسان هم است، به این امر می‌خواهد اشاره کنند که خود حقیقت و رسیدن به آن در نسبت با طنزگویی قرار دارد. بیان طنزگونه جایی خود را نمایان می‌کند که ما در رسیدن به حقیقت عاجز هستیم و آن را امری می‌بینیم که رسیدن به آن توسط عقل محال است. در نتیجه، طنز در ذات خودش امری سطح پایین نیست، بلکه اذعان به ناتوانی در پی بردن به مطلق است و نشان می‌دهد که توانایی ما در چه سطحی قرار دارد و جایگاه حقیقت مطلق در کجاست. طنز این توانایی را دارد که به کران مطلق و حقیقت ناب نزدیک شود و در یک نسبت با آن قرار گیرد، در صورتی که این امر از مقولات فلسفی برنمی‌آید. بر این اساس «در نهایت هم شاعر و هم فیلسوف باید از تأیید یک قاعده قطعی^۵ در جستجوی حقیقت سرباز زنند؛ زیرا این قاعده به‌عنوان محدودیت مصنوعی و دلخواه، روند خلاقیت را محدود می‌کند» (Beiser, 2002: 449). «اصل حرف (شلگل) این بود که هر زمان شهروندانی درستکار را دیدید که سرشان به کار خودشان گرم است، هر زمان شعر خوب، یعنی شعری مطابق با قواعد دیدید، هر زمانی که نهادی مسالمت‌جو دیدید که از جان و مال مردم پاسداری می‌کند، به آن بخندید و مسخره‌اش کنید، به طنز بگیری‌دش و تحقیرش کنید و به اصرار بگویید که واقعیت خلاف این است. در نظر شلگل تنها سلاح در برابر مرگ در برابر تحجر و در برابر هر نوع ایستایی و انجماد جریان زندگی، همان چیزی است که طنزش می‌خوانند» (برلین، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

«شلگل و نووالیس^۶ به توانایی‌های انسان در درک امر مطلق از طریق تأمل بر ساختار تفکر (Reflexion) تردید داشتند. این شک و تردید باعث شد به سراغ مولدی همانند شعر سوق پیدا کنند که شعر چه کار می‌تواند در راه دستیابی به امر مطلق انجام دهد» (Millan, 2019: 6). برای فهم ماهیت شعر به‌عنوان یک اثر هنری و نسبت آن با بیلدونگ باید اشعار شاعران در یک نگاه تاریخی بررسی شود. بر این اساس، شلگل به یونان باستان باز می‌گردد تا نگاه تاریخی خود را از آن‌جا آغاز کند، جایی که نقطه ابتدایی شعر و هنر است. «شعر در دوران یونان (باستان) به اوج قلعه کمال در پرورش (بیلدونگ) طبیعی رسید و آن را به الگو در دوران طلایی (یونان) تبدیل کرد» (Nivala, 2017: 87). شلگل در نگاه تاریخی خود درباره رابطه شعر و بیلدونگ به بررسی اشعار هم‌عصران خود مثل شیلر و گوته در کنار عصر طلایی یونان باستان هم می‌پردازد و شعر و هنر مدرن را در مقامی والا می‌داند که می‌تواند در راه رسیدن به سعادت در تربیت (بیلدونگ) انسانی از آن یاری بجوید. «جهت کلی شعر مدرن در واقع در راستای مجموعه‌ای از بیلدونگ زیبایی‌شناختی است که می‌تواند بدون داشتن یک کلیت، سبک، ویژگی و جزئیات را در آن تعریف کرد» (Schlegel, 2001: 35). همچنین «ویژگی اصلی شعر رومانیتیک که شیلر بر آن تأکید می‌کرد و شلگل هم با آن موافق بود، تلاش ابدی و اشتیاق همیشگی‌اش برای ایده‌آل یا نامتناهی (مطلق) بود که شامل وحدت کامل با طبیعت است. با این حال، همین تلاش و اشتیاق، محور اصلی معرفت‌شناسی

ضدبنیادگرایانه جدید شلگل هم بود. هدفی که جستجو کننده می‌تواند به آن نزدیک شود، اما هرگز در یک حرکت بی‌نهایت به آن دست نمی‌یابد» (Beiser, 2003: 128).

از نظر شلگل آگاهی انسان مدرن در جایگاه برتری از نگاه طبیعی مردمان یونان باستان در تعریف حقیقت جهان قرار دارد، اما بیلدونگ در معنای طبیعی آن در دوران باستان هم باید مورد توجه بیلدونگ مدرن قرار گیرد؛ زیرا در آن طبیعت به‌عنوان مادر همه تکثرات نقش بسزایی دارد (طبیعت از نظر شلگل مهم است چون طبیعت همان مطلق است). «برای شلگل بیلدونگ دو زیرمجموعه دارد؛ یکی پرورش طبیعی و ناخودآگاه مردمان دوران کلاسیک و دیگری پرورش شکل گرفته انسانی در دوران مدرن» (Nivala, 87: 2017). در واقع شلگل معتقد است که اگر برداشت مدرن و باستانی از بیلدونگ را با هم جمع کنیم، به مطلق ناب می‌رسیم. به عبارتی دیگر، آگاهی محض را با بی‌کرانگی در این فرآیند، جمع کرده‌ایم. در هر دو دوره تاریخی، شلگل بر جایگاه شعر و طنزگویی در مسیر رسیدن به مطلق تأکید دارد و آثار ادبی این دو دوره را بررسی می‌کند. در مورد بیلدونگ مدرن شلگل بر این نظر است که «در حالی که تعلیم و تربیت باستان به‌وسیله انگیزه‌های طبیعی به سمت غایت‌های کران‌مند در حرکت بود، اما تعلیم و تربیت مدرن به‌وسیله عقل به سمت یک غایت بی‌کران (مطلق) و عالی‌ترین خیر یا ملکوت الهی بر روی زمین در حرکت است. حتی اگر انسان مدرن نتواند به این غایت برسد، اما می‌تواند به آن نزدیک شود و در نهایت در تلاش برای رسیدن به چنین هدف والایی است که عظمت انسان آشکار می‌شود» (Beiser, 256: 1992).

شلگل بر پرورش قوه متخیله به‌وسیله کار هنری در بیلدونگ، به سبب ذات انسجام‌بخش آن تأکید می‌کند. در واقع می‌توان گفت هماهنگی و هارمونی در امر هنری بر عهده قوه متخیله است و این جایگاه متخیله در بیلدونگ را نشان می‌دهد؛ زیرا هدف غایی بیلدونگ ایجاد هارمونی و هماهنگی قوای انسان در فرآیند تکاملش است. امری که قبل از شلگل در مفهوم بازی شیلر در تعریف او از بیلدونگ در فلسفه‌اش مطرح شده بود. همان‌طور که کانت در زیبایی‌شناسی خود وظیفه متخیله را هماهنگی بین دریافت‌های حسی بیرونی و پیوند آن با فاهمه نامتعیین در یک بازی آزاد تعریف می‌کند، شلگل هم بر نقش قوه متخیله در پرورش و هماهنگی در قوای انسان به‌وسیله امر هنری تأکید دارد؛ زیرا «از طریق تخیل روابط بین بخش‌ها مشخص می‌شود و در یک وحدت پدیدار می‌شود. یک وحدتی متمایز و پویا» (Nassar, 2013: 137). در تمام بحثی که شلگل در مورد نقش هنر در بیلدونگ می‌کند، به دنبال این موضوع است که جایگاه هنر در هارمونی‌بخشی به انسان را نمایان کند و همچنین نشان دهد امر هنری چه توانایی منحصربه‌فردی دارد که می‌تواند در ایجاد شکوفایی و پرورش انسان از آن یاری گرفت.

اخلاق امر دیگری است که شلگل برای ایجاد هارمونی در جامعه انسانی روی آن در پرورش (بیلدونگ) انسان تأکید می‌کند. ابتدا شلگل نظر خود را در مورد آزادی به عنوان اصل اساسی اخلاق ارائه می‌دهد و نگاه کانت را در مورد آزادی که در نقطه مقابل با قاعده طبیعت قرار دارد، نقد می‌کند و در مرحله بعد، پلی میان اخلاق و بیلدونگ ایجاد می‌کند. از نظر شلگل انسان در امر اخلاقی باید از طبیعت پیروی کند. طبیعت در دل خود یک حالت خودمولد (Self-productive) دارد و در مقام آگاهی فراگیر در هر زمان خود را در شکل کران‌مند در نهایت هارمونی (بیلدونگ) و توازن جلوه می‌بخشد و هم بی‌کرانگی (مطلق بودن) خود را حفظ می‌کند. طبیعت این کار را طبق قانون درونی خود انجام می‌دهد و در نهایت آزادی در این زمینه قرار دارد. انسان با این‌که خود بخشی از مطلق است، اما باید در ساحت خود همانند طبیعت عمل کند. «طبیعت از این جهت آزاد است که حدود خود را تعیین می‌بخشد و به وسیله چیزی غیر از خودش آشکار نمی‌شود» (Nassar, 2013: 123). سخن از آزاد بودن طبیعت اشاره به این امر دارد که انسان باید در امر اخلاقی همانند طبیعت در اوج آزادی باشد و آزاد بودن طبیعت (که بر اساس قانون درونی‌اش است)، برای انسان حکم یک الگو دارد و اگر انسان هم می‌خواهد در اخلاق (که فعلی است) مختص به انسان) در اوج آزادی باشد، این امر توسط بیلدونگ اخلاقی (تربیت اخلاقی) برای او محقق می‌شود. مسئله آزادی همیشه در مبحث اخلاق و فعل اخلاقی در دل طبیعت مورد مناقشه بوده است. شلگل برای رهایی از دوآلیسم کانتی نیاز نمی‌بیند بین اخلاق و طبیعت تفاوتی قائل شود و بر روی این امر تأکید دارد که انسان در حوزه اخلاق باید از خود طبیعت پیروی کند. زیرا طبیعت نمونه‌ای از خودآیینی در قانون حاکم بر خود است. طبیعت در خود، آزادی مطلق دارد و هر چیزی را در دل خود پرورش می‌دهد. مطابق با قانون حاکم بر خود طبیعت است و از جای دیگر این قانون به آن تحمیل نمی‌شود. این پرورش و عمل طبق قوانین خود در امر اخلاقی و پرورشی باید الگوی انسان باشد. طبیعت مثل یک نت موسیقی هماهنگ است که در فرم دهی (Formation) به همه چیز هماهنگی و هارمونی خود را حفظ می‌کند و از این نظر یک آگاهی ناب است و در پرورش و فرم‌دهی به هستی که در یک هماهنگی اصیل قرار دارد، این تلقی از طبیعت به‌عنوان حقیقتی که در دل خود در حال بیلدونگ کردن هستی است مورد توجه شلگل قرار دارد. طبیعت یک ارگانیسم هماهنگ درونی دارد و این موزون بودن و هماهنگی شکل دهنده آزادی طبیعت در شکل‌دهی و پرورش موجودات است. برای همین «قانون بیلدونگ، قانون ارگانیسم (ساختاری پویا) است» (Nassar, 2013: 124); زیرا هر فعلی که از ساحت انسانی سرچشمه می‌گیرد باید به مانند طبیعت در اوج هارمونی و شکوفایی باشد. در نتیجه، برای شلگل شکوفایی انسان در امر اخلاق به جای این‌که با قوانین کانتی که خارج از خود اخلاق قرار دارند شکل بگیرد، با بیلدونگ معنا پیدا می‌کند. بر همین اساس، «شلگل بیلدونگ را ظهور استقلال تعریف می‌کند» (Beiser, 2003: 100). در حقیقت با بیلدونگ است که آزادی و امر اخلاقی را تحقق می‌بخشد. نظم و هارمونی در دل طبیعت

قرار دارد و هر چه که در آن پرورش می‌یابد در نسبت با کل قرار می‌گیرد و اگر پرورش (بیلدونگ) اخلاقی در انسان هم بخواهد به درجهٔ هماهنگی در طبیعت برسد، نیاز دارد همانند طبیعت عمل کند. در نتیجه، امر اخلاق هم باید از دل روابط انسانی بجوشد، مثل طبیعت که همه چیز در آن پرورش می‌یابد و در یک هارمونی قرار می‌گیرد. شلگل مرادش از بیلدونگ دقیقاً همان تلقی است که فیثته و کانت از قاعده اخلاقی دارند. اما قاعده و مقولاتی که به صورت پیشینی بیرون از خود فرآیند معرفت اخلاقی هستند، نمی‌توانند در کسب معرفت اخلاقی راهگشا باشند. در نتیجه، چیزی که به جای آن می‌نشیند بیلدونگ در امر اخلاقی است. شلگل امر اخلاقی را مساوی با تربیت اخلاقی می‌داند؛ زیرا «امر اخلاقی تنها می‌تواند از طریق تربیت اخلاقی حاصل شود» (Forster, 2015). «از نظر شلگل مشکل کانت و فیثته از اخلاق مربوط به فقدان یک مفهوم دقیق از تعلیم و تربیت و بی‌علاقگی آن‌ها به زمینه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و از این طریق می‌توانند پرورش یابند. بنابراین، کانت و فیثته مسئلهٔ اصلی تعلیم و تربیت را در فلسفه‌های عملی خود نادیده گرفته‌اند» (Forster, 2015). شلگل از یک بیلدونگ اجتماعی سخن به میان می‌آورد که هماهنگی در جامعه ایجاد می‌کند و هارمونی که غایت یک جامعه است و از طریق تربیت اخلاقی محقق می‌شود. تربیت اخلاقی به وسیلهٔ امر هنر ممکن است، زیرا «گاهی وقت‌ها ما در حقیقت یک ارتباط بین بخش‌های جدا از هم و متناقض در امر تعلیم و تربیت را درک می‌کنیم که افراد می‌توانند در نمایشنامه‌هایی با محتوای اخلاقی روش آموزش خود را از نو بسازند» (Schlegel, 1971: 179). جامعه‌ای که مورد آموزش قرار گیرد رو به شکوفایی می‌رود و از این هماهنگی در نسبتی با حقیقت و آگاهی مطلق قرار می‌گیرد. بیلدونگ اخلاقی از دل اثر هنری بیرون می‌آید و مثال شلگل هنر یونان باستان و نقش آن در تربیت اخلاقی و اجتماعی مردم آن دوران است. هنر در یونان باستان هم وظیفهٔ آشنا کردن مردم با فضیلت اخلاقی و اجتماعی را به عهده داشته است؛ زیرا «بیلدونگ یونانی دارای نیروی حیات (Lebenskraft) درونی، و شعر یونانی یک ارگانسیم (ساختاری پویا) بود» (Forster, 2020: 198). رابطهٔ هنر با اخلاق در بیلدونگ و ایجاد یک نظم میان‌فردی و اجتماعی بر این امر دلالت دارد که «شلگل به دکتترین شیلری پاییند ماند که هدف هنر، بیلدونگ است. وظیفهٔ هنر رومانیک او غلبه بر شکاف بین نظر و عمل، عقل و زندگی است» (Beiser, 1992: 258).

در راستای بیلدونگ و پرورش اجتماعی و برای رسیدن به یک هارمونی میان افراد جامعه «مفروض شلگل این است که ذائقهٔ طبقهٔ متوسط باید آموزش ببیند تا افق خود را برای چیزهای شگفت‌انگیز و جالب وسعت ببخشد. به عبارت دیگر این یک واکنش کردن است با یک دوز تربیت در برابر نیازهای کاذب که در دوران طلایی یک دولت ملی مدرن مورد نیاز است» (Nivala, 2017: 133). شلگل در بیلدونگ اجتماعی و اخلاقی به وسیلهٔ هنر به کمدی و طنزگویی اشاره دارد؛ زیرا در کمدی انسان در حالت شادی و آزادی (آزادی به عنوان شرط اصلی امر اخلاقی) هم‌زمان به سر می‌برد. کمدی در عرصه‌ای پای می‌گذارد

که آگاهی توان رفتن به آن را ندارد و در جهت امر مطلق بی‌کران است و این بی‌کرانگی کم‌دی امری را نشان می‌دهد که می‌توان به وسیله آن بر تمام قید و بندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فائق شد و در نهایت آزادی قرار گرفت. بر همین اساس، شلگل تأکید دارد که «بیلدونگ به تنهایی بالاترین خیر است» (Beiser, 2003: 22)؛ زیرا آزادی و خیر اخلاقی در بیلدونگ محقق می‌شود. شاید به بیانی ساده‌تر بتوان گفت آزادی در امر هنری و هارمونی در بیلدونگ در کنار هم می‌توانند امر اخلاقی را در جامعه شکل دهند.

۴.۲. رابطه عرفان با هنر در بیلدونگ

شلگل با این‌که در اندیشه خود عرفان (Mysticism) را رد می‌کند، اما از نوعی عرفان سخن به میان می‌آورد که با برداشت‌های مرسوم از این امر متفاوت است. عرفان به‌عنوان یک طریقت بر اساس یک آداب و سلوک مشخص شکل می‌گیرد و در نهایت حکم اصول معین را دارد و مانع از یک تفکر آزاد می‌شود و هر اصولی که در تقابل با آزاداندیشی و سیال بودن تفکر در هستی باشد، برای شلگل قابل قبول نیست. آگاهی در انسان باید در تلاشی بی‌پایان به سمت مطلق باشد و از آنجایی که مطلق بی‌کران است، از این طریق آگاهی انسان می‌تواند با مطلق نسبت برقرار کند. عرفان شناخت را از طبیعت شروع نمی‌کند، بلکه در نفس انسان به دنبال مطلق و ناب‌بودگی می‌گردد و از این نظر در نقطه مقابل برداشت شلگل قرار می‌گیرد.^۷ از نظر شلگل «من زندگی نمی‌کنم تا از اصول (مقید کننده) پیروی کنم یا به دنبال سرگرمی لذت‌بخش باشم، بلکه برای بودن و صیورت پیدا کردن، زندگی می‌کنم. من به قدرت آموزش و اراده ایمان دارم که مرا یک بار دیگر به امر بی‌کران (مطلق) نزدیک می‌کند و از زنجیره تعلیم نادرست رهایی می‌بخشد» (Schlegel, 1971: 221). این نقل قول شلگل نشان می‌دهد که مراد او از عرفان چیست. یک نگاه کلی به هستی با در نظر گرفتن بی‌کرانگی عالم که عارف همانند طبیعت در هر لحظه در صیورت است، در نتیجه، عرفان باید به‌عنوان یک نگرش و نه یک روش در نظر گرفته شود. عرفان یک نوع نگاه است به امر مطلق که آن را در شکل کلی و فراگیر می‌یابد و همانند علم نگاه جزئی به هستی ندارد. از این جهت است که شلگل از نگاه عرفانی حمایت می‌کند؛ زیرا عرفان حقیقت را در معنای کلی می‌خواهد درک کند و از این نظر با هارمونی و بیلدونگ برای او در ارتباط است. «عرفان یکی از جدی‌ترین تلاش‌ها برای جواب به پرسش (درباره مطلق) است؛ زیرا جوهر و سرآغاز (عرفان) عبارت است از حالت غیرمقید مطلق. عرفان یعنی آرزوی وحدت مطلق» (Beiser, 2002: 453). یک بیلدونگ عرفانی تمام تکثرات حقایق زمانی را در یک نگاه کلی می‌شناسد و جریان هستی را به صورت یک کل فهم می‌کند.

نگاه عرفانی در راه فهم هستی به‌عنوان یک کل متکثر راهگشا است؛ زیرا هر امری که ما را بتواند به مطلق برساند و آگاهی مطلق را در یک کلیت هماهنگ درک کند، می‌تواند در بیلدونگ انسان مؤثر باشد، اما این عرفان در بیان خود وابسته به ظرافت هنری مثل شعر است. در نگاه عرفانی «خدا جهان را از چهره خودش

خلق کرده است. معنای این جمله این است که بی‌کرانگی شکلی از هنرورزی خداست» (Beiser, 2002:461). وقتی حقیقتی بر عارف آشکار می‌شود، بیان تجربه عرفانی برای افرادی که بهره از این گشودگی نبرده‌اند، همانند طنزی می‌ماند که مایع تمسخرشان می‌شود. طنز در کار هنری هم ویژگی تجربه عارف را دارد. تجربه عرفانی و طنز در فراروی از تجربه مادی جنبه دیگری از حقیقت ناب درون هستی را می‌تواند بیان کنند. هنر در درونش آگاهی ناب و نگاه سمبلیک و رازگونه عرفانی را هم زمان دارد. کاربرد زبان هنری، مثل شعر در عرفان از این نظر مهم است که هنر می‌تواند مطلق را در بی‌کرانگی خود به صورت کرانمند بیان کند، اما ایده مطلق، هنوز در آن حضور داشته باشد. با نگاهی دقیق‌تر به تعریف شلگل از بیلدونگ یک گرایش الهیاتی و عرفانی در اندیشه او در این زمینه می‌توان دید جایی که «شلگل مذهب را قلب (Heart) و روح بیلدونگ تعیین می‌کند. از این رو، بیلدونگ به جای این که پادزهر شورمندی عرفانی) باشد، اکنون از آن سرچشمه می‌گیرد» (Beiser, 2002: 454).

۴. جایگاه عشق در هنر و رابطه آن با بیلدونگ

عشق به‌عنوان یک اصل متعال قادر به دستیابی به وحدتی ناب است و «عشق چیزی است که در هر جز (در هستی) وجود دارد؛ در حالی که در همان لحظه یک کلیت کامل را شکل می‌دهد» (Hampton, 2019: 139). عشق هارمونی بخشی در هستی است که در درجه بالاتری حتی از هنر قرار می‌گیرد؛ زیرا عشق خود خالق هنر است و «از نظر متافیزیکی شیء هنری از طریق اصل متافیزیکی عشق با وحدت نامتناهی نسبت برقرار می‌کند» (Hampton, 2019: 139). امر هنری که نگاه عرفانی و امر اخلاقی را در هارمونی بخشی و بیلدونگ یاری می‌کرد، در شکل‌گیری خود، مثل هر جزئی در این عالم وابسته به احساس عشق است. از نظر شلگل خلقت و هماهنگی هر چیزی به وسیله احساس عشق در عالم محقق می‌شود، چه اثر هنری باشد چه هر وجودی در طبیعت. «تلاش برای رسیدن به دانش بی‌کران در قالب عشق حاصل می‌شود که خود را در آگاهی به شکل یک میل نشان می‌دهد؛ اما به طور عینی بخشی از یک نیروی متافیزیکی استعلائی بزرگتر است که در همه امور به‌عنوان یک وحدت بخش ضروری عمل می‌کند. عشق نیاز به طبیعت دارد که موضوع آن باشد و طبیعت نیازمند عشق است» (Hampton, 2019: 138). در حقیقت عشق در مقام خالق هنر و در جایگاه بیلدونگی ناب قرار دارد که هر هارمونی در هستی از آن سرچشمه می‌گیرد. عشق در پرورش انسان برای شلگل دارای جایگاه خاصی است که می‌تواند انسان را به درجه کمال نزدیک کند؛ چون «هرچه بیشتر یک شخص را دوست داشته باشیم، هماهنگی بیشتری در جهان یافت می‌کنیم و هرچه هارمونی بیشتری در جهان یابیم، عمق و ارزش هر جزء را بیشتر خواهیم دید؛ زیرا اگر واقعاً عاشق کسی باشیم دنیای او را هم دوست خواهیم داشت» (Beiser, 2002: 454). برای شلگل والاترین احساسی که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌نماید، عشق است و اگر مبنای عمل انسانی عشق باشد این عشق در مقام نوع دوستی می‌تواند تمام انسان‌ها را در یک هماهنگی و کلیت

وحدت ببخشد. در نتیجه، عشق همان کاری را انجام می‌دهد که بیلدونگ هنری می‌خواهد به آن برسد. یک هارمونی که می‌تواند انسان‌ها را در یک نظم کلی قرار دهد و آن‌ها را با امر مطلق آشنا کند.

نتیجه‌گیری

شلگل در تقابل با متفکرانی مثل کانت و فیشته که به دنبال یک سیستم نظام‌مند بر پایه قاعده و اصل نخستین فلسفی برای رسیدن به امر مطلق هستند، صحبت از یک فرآیند در راه رسیدن به امر مطلق به عنوان حقیقت ناب می‌کند که در نسبت با حقایق خود هستی قرار دارد. بر همین اساس، او اصل نخستین را به عنوان قاعده‌ای که خارج از خود هستی قرار دارد، کنار می‌گذارد و محور اندیشه خود را معطوف به وحدتی می‌کند که در طبیعت وجود دارد. شلگل با تأکید بر تکثرات و کران‌مندی‌ها در طبیعت، مطلق را بی‌کرانگی می‌داند که تمام کران‌مندی‌ها را دربرمی‌گیرد. در نتیجه، اساس مطلق به جای قاعده نخستین، یک هماهنگی و هارمونی می‌شود که تمام تکثرات به کمک آن در یک وحدت قرار دارند. شلگل این هماهنگی را یک بیلدونگ می‌داند که از هستی و طبیعت می‌جوشد و ریشه در آگاهی و نظم در بی‌کرانگی دارد. اگر انسان هم در مقام موجود آگاه در هستی بخواهد آگاهی او فعلیت یابد و همانند طبیعت در یک هماهنگی و شکوفایی قرار گیرد، به عنوان جزئی از هستی باید از بیلدونگ بهره‌مند شود تا به یک هارمونی برسد. بیلدونگ برای شلگل در مقابل هر قاعده و اصلی در فلسفه قرار دارد و این بیلدونگ بنیان طبیعت و انسان برای رسیدن به کمال است. شلگل در اندیشه خود در مورد پرورش انسان برای رسیدن به کمال بر هنر تأکید می‌کند، به عنوان محصولی از آگاهی انسان که در نسبت با طبیعت قرار دارد، اما از ایزه درون جهانی متفاوت است. بیلدونگ عرفانی و اخلاقی هم در بیان خود وابسته به زبان هنر هستند و این امر نشان می‌دهد تربیت انسان برای رسیدن به کمال اخلاقی و فهم عرفانی در رسیدن به کلیت هستی، وابسته به هنر است؛ اما شلگل خود حقیقت هنر را در نسبت به عشق تعریف می‌کند که باید آن را خالق اثر هنری دانست. در نتیجه، می‌توان گفت یک احساس عشق افلاطونی در اندیشه شلگل است که انسان می‌تواند همانند طبیعت و به کمک آن در یک نظم و هارمونی قرار گیرد تا به کمال و شکوفایی برسد. برای شلگل بیلدونگ امری مختص به انسان نیست، بلکه در بنیان هستی قرار دارد و انسان به عنوان جزئی از طبیعت باید برای رسیدن به حقیقت مطلق از آن پیروی کند.

یادداشت‌ها

۱. هگل روح مطلق (Geist) را یک سترز بین روح فردی و روح جمعی در نظر می‌گیرد که امکان شناخت از آن توسط تفکر فلسفه امکان‌پذیر می‌شود.
۲. شلینگ اما بر خلاف هگل امکان رسیدن به مطلق را با این‌که به خود فلسفه‌ورزی پایبند است در نهایت در امر هنری جستجو می‌کند.

۳. حقیقت موجود در دل طبیعت در فلسفه شلگل اشاره به آگاهی نابی دارد که به نوعی زیر لایه آن چیزی است که ما فقط به شکل مادی آن را می‌بینیم. این آگاهی عاملی است که هر چیزی که از دل طبیعت متولد می‌شود و نمود پیدا می‌کند در اوج هارمونی و نظم قرار داشته باشد. شکل این آگاهی را با بیلدونگ در طبیعت بخاطر ایجاد نظم و هارمونی در پیوند می‌داند.

۴. منظور از سیستم اسپینوزا همان مونیسمی است که در نقد دوآلیسم دکارت مطرح شده است. در مونیسم اسپینوزا همه چیز در طبیعت تعریف می‌شود اما شلگل در نقد این نگاه می‌خواهد یک جایگاه ویژه‌ای هم برای سوژکتیوته در مقام آگاهی محض باز کند برای همین از تفکر فیثسته در این امر بهره می‌برد. اما همزمان هم به سوژکتیوته محض فیثسته نقد خود را دارد.

۵. منظور شلگل یک قاعده مثل من محض فیثسته است.

۶. نووالیس شاعر و فیلسوف آلمانی که در کنار برادران شلگل و اشلایرماخر از اعضای اصلی و ابتدایی جنبش رمانتیک آلمانی بودند و شلگل بهره زیادی از تفکر او در نقد اندیشه فیثسته برده است. مراجعه شود به کتاب:

Novalis (2003), *Fichte Studies*. Translated By Jane Kneller, Cambridge: Cambridge University Press

۷. برای شلگل مطلق طبیعت است و بدون تفکر درباره طبیعت نمی‌توان به مطلق رسید. از نظر شلگل عرفان در معنای سیر در انفس به تنهایی با مطلق نمی‌تواند ارتباط برقرار کند

فهرست منابع

برلین، آیزیا. (۱۳۸۵). *ریشه‌های رومانتیسم*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر ماهی

References

Beiser, F. (1992). *Enlightenment Revolution and Romanticism, The Genesis of Modern German, 1790-1800*, Massachusetts: Harvard University Press

Beiser, F. (2002). *German Idealism, The Struggle against Subjectivism, 1781-1801*, Massachusetts: Harvard University Press

Beiser, F. (2003). *The Romantic Imperative The Concept of Early German Romanticism*, Massachusetts: Harvard University Press

Berlin, I. (1385). *The Roots of Romanticism*, Translated By Abdullah Kosari, Tehran: Mahi. (In Persian)

Breazeale, D. (2010). *Fichte, German Idealism, and Early Romanticism*, Amsterdam: Rodopi

Frank, M. (2004). *The Philosophical Foundations of Early German Romanticism*, Translated By, Elizabeth Millan, New York: State University of New York Press

Forster, M. (2011). *German Philosophy of Language, From Schlegel to Hegel and beyond*, Oxford: Oxford University Press

Forster, M. (2015). *Oxford Handbook of German Philosophy in the Nineteenth Century*, Oxford: Oxford University Press

Forster, M. (2020). *Romanticism, Philosophy, and Literature*, London: Palgrave Macmillan

Hampton, A. (2019). *Romanticism and the Re-Invention of Modern Religion*, Cambridge: Cambridge University Press

Huhn, H. (2013). *Symbol and Intuition Comparative Studies in Kantian and Romantic-Period Aesthetics*, New York:Routledge

Millan, E. (2007). *Friedrich Schlegel and the Emergence of Romantic Philosophy*, New York: State University of New York Press

Millan, E. (2019). *Brill's companion to German romantic philosophy*, Leiden: Brill

Millan, E. (2020). *The Palgrave Handbook of German Romantic Philosophy*, London: Palgrave Macmillan

Nassar, D. (2013). *The Romantic Absolute, Being and Knowing in Early German Romantic Philosophy,1795–1804*, Chicago: The University of Chicago Press

Nassar, D. (2014). *The Relevance of Romanticism Essays on German Romantic Philosophy*, Oxford: Oxford University Press

Nivala, A. (2017). *The Romantic Idea of the Golden Age in Friedrich Schlegel's Philosophy of History*, New York:Routledge

Schlegel, F. (1971). *Lucinde and the Fragments*, Translated By Peter Firchow, Minneapolis: University of Minnesot Press

Schlegel, F. (2001). *On the Study of Greek Poetry*, Translated By Stuart Barnett, New York: State University of New York Pre

